

# گله‌های خود از خویش

یکشنبه عصر از خرید در یکی از مغازه‌های ایرانی شهر برمیگشتم و در لابی پاکت‌های ریز و درشت پنیر، سبزی، کشمش، شیرینی و نان تافتون، چند مجله محلی شهر را هم با خود به خانه آورده بودم و میخواندم. مقاله‌ی تی نظرم را جلب کرد که دو صفحه از مجله را به خود اختصاص داده بود. یک بار خواندم چیزی دستگیرم نشد. مجبور شدم دوباره بخوانم تا شاید متوجه شوم شخص نویسنده که اسم هم نداشت، حتی اسم مستعار، روی سخن اش با کیست؟ چه میخواهد بگوید؟ چرا اینقدر عصبانی است؟ چرا اینقدر بدو بیراه می‌گوید؟ باور کنید هیچ نتیجه‌ی نمی‌داشت. بی‌اختیار به یاد این شعر زیبای «زمستان» از شاعر گرانقدر ایرانی مهدی اخوان ثالث افتادم که می‌گوید:

**من امشب آمدستم وام بگذارم**

**حسابت را کنار جام بگذارم**

گویا هدف مقاله فقط راست وریس کردن یک خرده حساب شخصی بود وریس. سئوالی که برایم پیش آمد این بود که این مقاله به چه درد من خواننده می‌خورد که نه متهم را میشناسم و نه نحوه گناه و اتهام را. راستش را بخواهید، مقاله هم تعریف درستی از کلمه «خیانت» نمی‌دهد که تشخیص بدهم آن شخص واقعا مرتکب «خیانت» شده است و نویسنده مقاله فرشته‌ی نی است از «امانت». صد البته مساله میتوانست بهمین جا خاتمه پیدا کند. مجله به کناری بیفتد و من نیز بدنیل امور روزمره خود بروم. ولی سئوالی که در ذهنم نقش بسته بود مرا آزاد نگذاشت و به کنکاش در خود انداخت. نتیجه این کنکاش دو مطلب مهم را در ذهنم مطرح ساخت.

یکی اینکه هر چند خواندن، کار مفیدی است و از این طریق است که می‌توان به دستاوردهای اندیشه دیگران دست یافت ولی، به گفته یک دوست عزیز، از آنجا که هیچ خواندنی بدون نوشتن آغاز نمی‌شود شاید بتوان گفت که این نوشتن است که از اهمیت خاصی برخوردار میشود و عمل «مقدس» میگردد. نوشتن با خود تعهد و مسئولیت همراه می‌آورد. با نوشتن است که میتوان مرز «زمان» را شکست و در تاریخ نوشتاری یک زبان و فرهنگ «جاودان» شد. تصور کنید اگر حافظ و سعدی و مولانا و شکسپیر و سارتر و هگل و نیچه و عطار و خیام و بیرونی آثار خود را نمی‌نوشتند و به جای نمی‌گذازدند، چقدر جهان خالی بود. میتوان امروز نوشت و در جایی چاپ کرد. صدها و هزاران سال بعد از زیر گرد و خاک کتابخانه‌ها بیرون آورد و چون روز نخست جوان و پرتکاپو بود. شاید بهمین دلیل است که مطبوعات بطور کلی از درجه اهمیت خاصی برخوردارند و در قوانین اساسی کشورهای جهان اصل «آزادی مطبوعات» تا این حد با تاکید گنجانده میشود. مطلب دیگر اینکه چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم جامعه ایرانیان به هر دلیلی نزدیک ۲۵ سال است که به هجرتی تاریخی دست زده است. در حالیکه در کشورهای مختلف جهان زندگی می‌کند ولی به کشور مادری و فرهنگ و زبان ایرانی می‌اندیشد. در طول این سالهای دراز مسیرهای پرپیچ و خمی را گذرانده است و در زمینه‌های گوناگون فرهنگی، هنری، اجتماعی و سیاسی دست آورده‌های ریز و درشتی داشته است و نمونه‌های آنها را در مجلات، مطبوعات، نوارها، سی دی ها، دی وی دی ها و سالن‌های نمایش عرضه کرده است. میتوان گفت آنچه که از هجرت ایرانیان نوشته و مکتوب شده است

فقط می‌تواند بعنوان سندی برای مطالعه آیندگان مورد استفاده قرار گیرد. بطور مثال اگر ۲۰۰ سال بعد از امروز یک محقق بخواهد روند تفکر، هنر و فرهنگ ایرانیان مهاجر را مورد بررسی قرار دهد عملا چاره‌ی جز مراجعه به نوشته‌ها و ثبت شده‌های مجلات و کتابها و نوارها ندارد. سوال مهم اینست که آیا با مطالعه آنها به تصویر واقعی ایرانیان مهاجر و دست آوردهای آنان خواهد رسید؟ اگر جواب «آری» است که باید به همه مطبوعاتی‌ها و نویسندگان و ناشران خارج از کشور درود فرستاد که این وظیفه مهم را انجام داده‌اند و اگر جواب «خیر» است باید پرسید چرا؟

مقاله دو صفحه‌ی نی مورد نظر را امروز که هیچ، اگر ۲۰۰ سال بعد هم آن محقق احتمالی بخواند نتیجه‌ی غیر از آنچه گذشت نخواهد گرفت که خرده حسابهای شخصی در قالب دو صفحه از یک مجله راست و ریس شده بود. آیا من و شما حق نداریم این سئوال را مطرح کنیم که اینگونه نگارش و چاپ و انتشار یک وظیفه آگاهانه مطبوعاتی است؟ بیرون آمدن متجاوز از بیست کانال تلویزیونی و پرکردن ساعات طولانی و گرانیهای برنامه‌ها به ناسزا گفتن و تهمت زدن به یکدیگر و ضبط و پخش و در آرشیو نگه داشتن آنها یک رسالت ملی وسائل ارتباط همگانی است؟

صفحات مطبوعات، پرده‌های تلویزیون و سینما، صحنه‌های نمایش برای اجرای وظیفه‌ی بس مهم‌ترند و آن چیزی نیست بجز کمک به گشودن درها، چشمها و گوش‌ها برای کسب دانش و آگاهی در کلیه زمینه‌های انسانی. برای تشویق یکدیگر به خواندن، باید مقالات خواندنی نوشت، در مورد نوشته، اندیشه کرد و مسئولیت داشت. به بحث آزاد و انتقاد سازنده اعتقاد داشت. احترام قلم و مطبوعات را حفظ کرد. بار تمام گناه آوارگی و سرگشتگی من و تو را «آن شخص» که دیروز دست فلانی را می‌بوسیده و امروز زیر عبا «بهمانی» قایم شده است بعهده ندارد. عهده دار این سرگشتگی یک دشمن است و بس. آن دشمن برای تو، من و همه مردم جهان مشترک است. نام این دشمن جهل است و نادانی. شاید وقت آن رسیده است که خرده حسابهای شخصی را به روابط شخصی محدود کنیم و صفحات مجله مان را به روی تحقیق، دانش و آگاهی از حقایق بگشائیم. نگاهی مسئولانه به محیط اطراف خویش بیندازیم و با ایجاد فضای سالم مطبوعاتی تصویر واقعی ایرانیان خارج از کشور را بدون بغض و کینه بنگریم و منعکس کنیم. نسل دوم این ایرانیان را که در گوشه و کنار محیط‌های علمی و هنری جهان غوغا کرده‌اند ارزش بگذاریم. شاعران، نویسندگان، هنرمندان، فرهنگیان و عالمان ریز و درشت گمنام جامعه مان را به ساختن، نوشتن، گفتن و انتشار دادن تشویق کنیم. ایته واقعی زمان خویش باشیم. این وظیفه‌ی والای مطبوعاتی است. مسلم است که برای دست یابی به چنین مقام والایی باید به قول «سهراب سپهری» چشم‌ها را بشوئیم و جور دیگر بینیم، باید خود به مطالعه بنشینیم و آگاهی را از خود آغاز کنیم. بدنیست پس از گذر ۲۵ سال از خود بیرسیم شاید طرحتی که ما برای سعادت دیگران سالها در ذهن خویش ترسیم کرده‌ایم آنقدرها هم که ما فکر می‌کنیم مورد پسند آنان نباشد، باز هم به گفته «سهراب سپهری» پرده را برداریم.

**بگذاریم که احساس هوایی بخورد**

**بگذاریم بلوغ، زیر هر بوته که می‌خواهد بیتوته کند.**